



تحلیل؛ جمهوری اسلامی: به سوی تثبیت دولت مدرن در ایران

پدیدآورنده (ها) : ملک زاده، حمید

علوم سیاسی :: نشریه دیده‌بان امنیت ملی :: اسفند ۱۴۰۱ - شماره ۱۳۱

صفحات : از ۲۵ تا ۳۶

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/2095160>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- تحلیل عوامل موثر بر آینده اعتماد عمومی به دولت جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۲۴: ارائه یک الگو
- نظریه نهادگرایی تاریخی به مثابه چارچوبی برای تحلیل روابط دولت و مجلس در جمهوری اسلامی ایران
- تحلیل آماری نقش دولت الکترونیک در بهبود اجرای خط مشی های کیفی صادرات نفت وزارت نفت جمهوری اسلامی ایران با ارائه مدل تحقیق (مطالعه موردی: شرکت پایانه نفتی جزیره خارگ)
- اظهارنظر کارشناسی درباره: «لایحه پروتکل اصلاحی موافقتنامه بین دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت جمهوری عراق به منظور اجتناب از اخذ مالیات مضاعف و تبادل اطلاعات در مورد مالیاتهای بر درآمد و سرمایه»
- گامی به سوی طراحی الگوی راهبردی نظام حکمرانی اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران
- اظهارنظر کارشناسی درباره: «لایحه پروتکل انتقال محکومین به حبس الحاقی به موافقتنامه معاضدت قضایی متقابل در امور کیفری بین دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت ترکمنستان»
- اظهارنظر کارشناسی درباره: «لایحه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به پیمان مودت و همکاری در جنوب شرقی آسیا»
- اظهارنظر کارشناسی درباره: «لایحه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون بین المللی حمایت از ارقام جدید گیاهی (مورخ ۲ دسامبر ۱۹۶۱ برابر با ۱۱ آذر ۱۳۴۰) با اصلاحات بعدی و عضویت در اتحادیه آن» (ویرایش دوم)
- بررسی معیار «مشروطیت» در دولت مدرن و جمهوری اسلامی ایران
- اظهارنظر کارشناسی درباره: «لایحه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به پیمان مودت» و همکاری در جنوب شرقی آسیا»

جمهوری اسلامی: به سوی تثبیت دولت مدرن در ایران

حمید ملک‌زاده | دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

اشاره: در بحث پیرامون شخصیت‌ها، رخدادها، و نهادهای سیاسی-اجتماعی در طول تاریخ، همواره این مسئله مطرح بوده است که باید آن‌ها را به عنوان چیزی که هستند، یعنی به عنوان هستندنهایی تاریخی که در یک بستر زمانی-مکانی خاص «برساخته شده»، عمل کرده و نهایتاً سرنوشت متمایزی پیدا کرده‌اند در نظر گرفت و فهمید. من در این نوشته کوتاه، علی‌رغم مشکلاتی که ممکن است «تاریخی بودن» برای نوشته حاضر به وجود بیاورد، تلاش می‌کنم تا به انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ و نظام سیاسی تثبیت شده در جریان تحولات انقلابی مربوط به آن، به عنوان پدیده‌ای تاریخی و از چشم‌انداز مربوط به بسط دولت مدرن در ایران نگاه کنم. تلاش می‌کنم تا نشان دهم که چطور جمهوری اسلامی ایران را باید به عنوان گامی مؤثر و قابل توجه در مسیر بسط و تثبیت ایده دولت مدرن در ایران معاصر در نظر گرفت. برای انجام دادن این منظور، در ابتدای امر، به معضل «تاریخی بودن» می‌پردازم و بعد از آن تلاش می‌کنم تا ضمن مشخص کردن مفاهیم دولت، حکومت و رژیم سیاسی، بررسی کنم که چطور پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ را باید به عنوان گام بلندی در جریان بسط دولت مدرن در ایران در نظر بیاوریم. برای روشن کردن مسائل مربوط به این خط استدلالی به بحث درباره مفاهیمی مانند ولایت فقیه و نهادهایی مانند دادگاه ویژه روحانیت و مجمع تشخیص مصلحت نظام خواهیم پرداخت. در آنچه پیرامون این مفهوم و نهادها آورده‌ام، به هیچ عنوان مدعی نیستم که تفسیر یا شرحی فقهی از آن‌ها ارائه کرده‌ام، یا گنه این مفاهیم را از منظر اعتقادات شیعی بررسی کرده‌ام. بلکه تنها دلالت‌های سیاسی خاص آن‌ها از چشم‌انداز مفهومی مورد نظر خودم را نشان داده‌ام. از این جهت تأکید می‌کنم که آنچه در این زمینه‌ها آورده‌ام را نباید به عنوان بحثی فقهی یا دینی درباره دلالت‌های ایمانی مربوط به این مفاهیم در نظر گرفت.

مقدمه

نوشته حاضر بر دولت متمرکز است. در این نوشته دولت به عنوان state در نظر گرفته شده است. به همین خاطر است که برای اینکه بتوانید با این نوشته رابطه مناسبی برقرار کنید باید تمایز مفهومی بسیار مهمی که بین حکومت (Government)، رژیم سیاسی (Political Regime) و مانند

این‌ها قائل شده‌اند را در نظریاوری. من تلاش خواهم کرد تا در این یادداشت کوتاه این مسئله را مورد بررسی قرار دهم که چطور انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران و حکومتی که در پی تحولات پس از آن تأسیس و تثبیت شد را باید به عنوان حرکتی تازه به سوی تشکیل دولت مدرن در ایران معاصر به حساب آورد. این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهم که چطور جمهوری اسلامی ایران هم از منظر سازوکار فراگیر اعمال مداخله قصدی در زندگی روزمره مردم و هم از منظر سازوکارهای مربوط به نهادمند شدن قدرت، در مقابل قدرت به شدت شخصی شده‌ی شاهان قاجار و پهلوی، باید به عنوان پدیده‌ای جدید، اما همچنان در مقام دقیقه‌ای از فرایند واحد تاریخی خاصی که در ایران معاصر برای تأسیس دولت مدرن آغاز شده فهمیده شود. همین‌طور تلاش می‌کنم این مسئله را نشان بدهم که چطور جمهوری اسلامی ایران، دنباله فرایند تأسیس قدرت متمرکز مرکزی برای اداره ایران به عنوان یک واحد سیاسی مدرن است.

من همه این‌ها را بر فهمی از تاریخ به عنوان روایت (Narrative) بنیان گذاشته‌ام.^۱ یعنی این‌طور فرض کرده‌ام که تاریخ روایتی درباره گذشته است که از یک منظر خاص، ضمن استفاده از چشم‌اندازی مشخص و برای برآوردن مقاصد معلوم، از طریق شکلی از داستان‌گویی، روایت می‌شود. به بیان روشن‌تر، من برای نوشتن این متن چند پیش‌فرض بنیادین داشته‌ام: اولاً گذشته چیزی است که پیش‌تر اتفاق افتاده و امکان دسترسی مستقیم به آن برای ما وجود ندارد؛ دوماً، تاریخ چیزی متفاوت از گذشته است؛ سوماً تاریخ روایتی درباره آنچه در گذشته اتفاق افتاده به حساب می‌آید؛ روایتی که از طریق نوعی قصه‌گویی و برای محقق ساختن اهداف خاصی توسط کسانی که درباره گذشته می‌نویسند ساخته می‌شود. این قصه‌گویی معمولاً عبارت است از نوعی نظم‌بخشی روایی به عناصری از گذشته برای تولید قسمی سازوکار معنا بخشی به گذشته، که اهداف معینی در امروز را محقق می‌کنند.

من با آوردن این بخش مقدماتی درباره رویکرد نظری خاصی که برای نوشتن این متن کوتاه مورد استفاده قرار داده‌ام بنا دارم این مسئله را روشن کنم که این نوشته به هیچ عنوان حاوی دعاوی قطعی درباره تاریخ، انقلاب اسلامی یا نظام جمهوری اسلامی ایران نیست. همین‌طور نفیاً یا ایجاباً بنا ندارد چیزی درباره قاعده‌مندی‌های تاریخی یا چیزهایی درباره ذات یا باطن انقلاب سال ۱۳۵۷ و نظام سیاسی حاصل از تحولات انقلابی مربوط به آن ارائه کند. تنها کاری که نویسنده قصد کرده آن را انجام دهد، فراهم آوردن روایتی درباره انقلاب اسلامی است که به واسطه مفهوم دولت و سازوکار تأسیس قدرت متمرکز در ایران معاصر صورت‌بندی شده یا سازمان پیدا کرده است.

۱. برای آشنایی با دو رویکرد متفاوت اما به هم مرتبط در این زمینه نگاه کنید به:

Munslow, Alun (2018) Narrative and History, Oxford Macmillan Education Palgrave.

Carr, David (186) Time, Narrative, and History, Indiana University Press.

تأسیس دولت مدرن به عنوان اصل راهنمای تاریخ ایران معاصر

دولت، در معنای مدرن کلمه، از مفاهیم بنیادینی است که باید آن را در هربار نوشتن درباره سیاست و قبل از انجام دادن هر کار دیگری تعریف کنیم. این ضرورت وقتی به مطالعه درباره سیاست می‌پردازیم هم وجود دارد. یعنی در مطالعه هر متنی درباره سیاست قبل از هر چیزی باید معلوم کنیم که نویسنده آن متن چه فهمی از دولت دارد. برخلاف آنچه عموماً باور دارند مفاهیم بنیادین سیاست و کاربردهای هر کدام از آن‌ها با بادهتی که در زبان هرروزه از آن‌ها سراغ داریم متفاوت هستند و تا جایی که به کار دانشمند مربوط می‌شود، معنایی که از هرکدام از این مفاهیم افاده می‌شود نقش مؤثری در تعیین آنچه نهایتاً توسط دانشمند قصد شده خواهند داشت. برای همین و برای جلوگیری از کج‌فهمی‌های احتمالی درباره آنچه در این نوشته می‌آید قبل از هر چیز این مسئله را روشن می‌کنم که در جریان تحریر این نوشته چه فهمی از دولت داشته‌ام.

دولت را عموماً با واحد سیاسی برابر دانسته‌اند. هر واحد سیاسی در این معنا به عنوان یک واحد سرزمینی با مجموعه‌ای از افراد که به نحوی با حکومت/ رژیم سیاسی حاکم بر آن سرزمین یک جور رابطه حقوقی/ سیاسی مشخص (تابعیت) دارند تعریف شده است. آنچه از این تعریف ابتدایی برای من از اهمیت برخوردار است مفهوم «رابطه» است. از این جهت من در این نوشته دولت را به عنوان نوعی رابطه میان کسانی که در محدوده سرزمینی قرار دارند با نظامی از «بایدها و نبایدها» در نظر می‌گیرم. نظامی از بایدها و نبایدهای غیر فردی که از فرد انسانی، شخصی سیاسی/ مدنی می‌سازد. به بیان بهتر دولت مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای جاری در یک محدوده سرزمینی است که افراد غیر سیاسی را به اشخاص سیاسی، یعنی مجموعه‌ای از افراد که متناسب با الگویی ایدئال از انسان در آن مجموعه از بایدها و نبایدها شکل گرفته یا رفتار می‌کنند، تبدیل می‌کند. بنابراین نفس ایده دولت، در معنای جدید آن متضمن ظهور دو چیز کاملاً متفاوت اما پیوسته با یکدیگر است: الف. مساوات؛ ب. تمرکز قدرت.

مفهوم مساوات را من در اینجا به معنای توکویلی کلمه مورد استفاده قرار می‌دهم. مساوات سازوکار تمایززدایی از جامعه به نفع برقراری نوعی وضعیت برابر است که در آن امتیازات حاصل از سرمایه‌های فرهنگی یا مادی، یعنی همه آن چیزهایی که به تمایزات طبقاتی، فرهنگی و سیاسی منتهی می‌شوند، در ساحت سیاست قدرت خود را از دست داده و هر کس و همه کس را به «شهروند»، یعنی به انسانی برابر یا مساوی با دیگران تبدیل می‌کند. در واقع تحت تأثیر اصل مساوات همه افراد، بدون توجه به آنچه در جامعه آن‌ها را از دیگران متمایز می‌کند، به یکی از طرفین رابطه‌ای که در بالا از آن صحبت کردیم، یعنی به شهروند، تبدیل می‌شوند. از این جهت شهروند انسانی است که از این جهت که به اندازه دیگران از طرف نظام خاصی از بایدها و نبایدها

مورد خطاب قرار می‌گیرد با دیگران برابر یا با آن‌ها مساوی است.^۱ اصل تساوی اولین قدم برای تثبیت دولت مدرن و مهم‌ترین گام برای حرکت به سمت دموکراسی است. در اینجا دموکراسی را باید به عنوان «حکومت قانون» و نه «حکومت مردم» فهمید. از همین جاست که بحث درباره دومین اصل از اصول بنیادین در فهم من از دولت مدرن ضرورت پیدا می‌کند: تمرکز قدرت. مفهوم تمرکز قدرت یکی از بغرنج‌ترین مفاهیمی است که در یک نوشته سیاسی ممکن است مورد استفاده قرار بگیرد. برای اینکه از مشکلات ناشی از پیچیدگی‌های مربوط به این مفهوم در امان بمانید، قبل از هر چیز باید این نکته را در نظر بگیرید که من در اینجا قدرت را به معنای «کارآمدی فراخوان‌های هنجاری حکومت در سرتاسر محدوده سرزمینی متعلق به یک دولت و درباره همه اعضای یک واحد سیاسی» به کار می‌برم و منظورم از کارآمدی «اجرا شدن، پاسخ گرفتن یا مؤثر بودن» است. از این منظر تمرکز قدرت متضمن دو مفهوم دیگر است: فراگیری جغرافیایی فراخوانی‌های هنجاری مورد نظر، و شمول عام این فراخوانی‌ها، به این ترتیب، تمرکز قدرت یعنی ظهور مرجع واحدی برای فراخوانی‌های هنجاری که فراخوان‌های هنجاری آن، بدون اینکه مرجعیت هنجاری‌اش توسط نهاد یا مرجع دیگری به چالش کشیده شود، در سرتاسر محدوده جغرافیایی یک واحد سیاسی و در مورد همه اعضای آن واحد سیاسی، به شکلی مساوی، کارآمد هستند؛ یعنی پاسخ‌دهی درخوری دریافت کرده و مؤثر واقع می‌شوند. در مورد ایران به عنوان یک واحد سیاسی این پدیده‌ای نو ظهور است. پدیده‌ای نو که از واسطه حکومت قاجار آغاز شده، در جریان انقلاب مشروطه شکل نهادمندی به خود گرفته، در دوران حکومت پهلوی‌ها در قالب ظهور نوعی قدرت شخصی شده و فراگیر دنبال شده و نهایتاً در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی ایران شکلی نهادمند به خود گرفته است. در بخش بعدی، مسائل مربوط به این دو اصل را در جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می‌دهم.

جمهوری اسلامی ایران: از قدرت شخصی شده در شخص شاه به سمت قدرت نهادمند شده

یرواند آبراهامیان در صفحات ابتدایی «تاریخ ایران مدرن» این‌طور می‌نویسد که: «ایران با گاو و خیش قدم به قرن بیستم گذاشت و با کارخانه‌های فولاد، یکی از بالاترین نرخ‌های تصادف خودرو و در کمال ناباوری و حیرت بسیاری، یک برنامه هسته‌ای از آن خارج شد.» و در ادامه اضافه می‌کند که «...موتور اصلی این دگرگونی‌ها دولت مرکزی بوده است...». او مسیری که برای تبیین موضوع اصلی کتاب خود درباره تاریخ سیاسی در ایران معاصر طی می‌کند را این‌طور برجسته کرده است: «دولت در ابتدای قرن بیستم، اگر بتوان نام دولت بر آن اطلاق کرد، صرفاً شامل شاه و ملازمان اندک شخصی وی - وزرا، خانواده، و اشراف - می‌شد. حاکمیت پادشاه بر کشور نه به واسطه نوعی نظام اداری و لشکری پا در جا (که عملاً وجود نداشت)، بلکه از طریق متنفذان محلی مانند رؤسای قبایل، زمین‌داران، روحانیان عالی‌رتبه و تجار ثروتمند اعمال

۱. نگاه کنید به آلکسی دوتوکویل، دموکراسی در آمریکا، جلد دوم: دفتر اول، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: فرهنگ جاوید.

می‌شد. اما تا پایان سده، دولت بر همه اقشار و مناطق حکم فرما شد.^۱ از این جهت، تاریخ ایران معاصر را می‌توان به عنوان تاریخ تأسیس، تثبیت و بسط دولت مدرن به حساب آورد. در این میان انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و رژیم سیاسی ناشی از این انقلاب، احتمالاً جدیدترین دقیقه از این روند تاریخی به حساب می‌آید.

اگر دو اصل مساوات و تمرکز قدرت را - که پیش‌تر به عنوان اصول بنیادین فهمی که از دولت دارم در نظر بگیریم - می‌توانیم این‌طور بحث کنیم که ظهور نظریه ولایت مطلقه فقیه، در یک معنای خاص و البته سیاسی، گام مؤثری در پیشبرد مسیر تاریخی ایران برای تثبیت دولت مدرن به حساب می‌آید. این ادعا ممکن است از طرف دو گروه به عنوان ادعایی گزاف به حساب بیاید؛ یکی مخالفان جمهوری اسلامی که اصرار دارند نسبت میان انقلاب سال ۱۳۵۷ و نظام سیاسی منبعت از آن با هر چیز جدید یا مدرنی را نفی کنند؛ و یکی برخی از معتقدان به نظریه ولایت فقیه که احتمالاً نویسنده را به ناآگاهی از محتوای فقهی و ایمانی نظریه ولایت فقیه متهم می‌کند. با این حال، و ضمن آگاهی از این دو دسته از مخالفان یا منتقدان، من تلاش می‌کنم تا روایتی صرفاً سیاسی از اقتضائات این اصل بنیادین را به اعتبار نسبتی که با اصول مساوات و تمرکز قدرت برقرار می‌کند ارائه کنم.

ولایت فقیه: مساوات و تمرکز قدرت

ولایت فقیه، نظریه‌ای است که بر «حکومت، اجرا و اداره»^۱ امور مربوط به دنیای جامعه اسلامی در غیاب امام معصوم متمرکز است. یعنی بر «وظیفه فقیه» برای تشکیل حکومت در زمان غیبت امام معصوم (ع) به نحوی که امور مربوط به سیاست مسلمانان معطل نمانده و امکان اداره آن مطابق الزامات شرعی فراهم شود. از این جهت، ولایت فقیه، در مقام نظریه، یک جور نظریه دولت، یا نظریه‌ای در باب و در دفاع از سیاست در دوران غیبت امام معصوم (ع) است. آن‌طور که از فحوای این نظریه برمی‌آید، نظریه ولایت فقیه جواز نظری و فقهی لازم برای تشکیل و اداره حکومت را برای یکی از فقیهان شایسته برای اداره امور مربوط به حکومت فراهم می‌آورد. در نظریه ولایت فقیه امام خمینی، تمایز بنیادینی وجود دارد که در بحث پیرامون مفهوم تمرکز قدرت و همین‌طور برای روشن‌تر شدن کاربرد مفهوم مساوات در تعریفی که از دولت به دست داده بودیم به کار می‌آید. برای روشن‌تر شدن این مسئله باید به این نکته اشاره کنم که ولایت، در معنای ولایت سیاسی، در کتاب ولایت فقیه، ولایت فقیه یا فقه‌ای برخوردار از «علم به قانون و عدالت» است.^۲ این به این معناست که در صورت ابتدایی نظریه ولایت فقیه، وظیفه تشکیل حکومت وظیفه‌ای عام برای فقه‌ای شیعه است؛ فقه‌ایی که هر کدام از علم به قانون و عدالت برخوردار باشند. این مسئله می‌تواند زمینه‌ساز بروز مشکل

۱. خمینی، روح‌الله (۱۳۹۲) ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ص ۵۷

۲. همان، ص ۵۰

مرجعیت در تشکیل حکومت به حساب بیاید؛ و آن طور که می‌دانیم زمینه‌ساز بروز ابهاماتی نظری درباره مفهوم ولایت فقیه نیز بوده است. در شرایطی که مجموعه متکثری از فقیهان عادل صاحب فتوا و علم به قانون و عدالت وجود داشته باشند، که امکان اجماع بین آن‌ها در امر اداره جامعه و سیاست کشور وجود ندارد، چه وضعیتی برای وظیفه تشکیل حکومت توسط فقیه عادل اتفاق می‌افتد؟ امام خمینی برای مرتفع کردن این مسئله در پاسخ به استفتائی درباره شرایط ولایت جامع الشرایط، میان مقام ولایت و مقام تولی امور تمایز قائل شده و دومی را که به عمل تشکیل حکومت مربوط می‌شود، به مقبولیت یا پذیرش اکثریت اعضای جامعه سیاسی مشروط کرده‌اند.^۱ بدین ترتیب مقام ولایت یک چیز است و مقام تولی حکومت یک چیز دیگر. به بیان بهتر، مسئله ولایت به وظیفه جمیع فقیهان جامع الشرایط برای تشکیل حکومت مربوط می‌شود و مسئله تشکیل حکومت به امکان عملی، یا شرایط محقق کردن یا انجام این وظیفه. بدین ترتیب در حالی که در امر ولایت با کثرت مرجعیت مواجه هستیم، در امر تشکیل حکومت با نوعی تمرکز یا گزینش سروکار داریم که مسئله تکثر در مرجعیت حکم درباره امر عمومی یا آنچه به حکومت مربوط می‌شود را حل می‌کند. یکی دیگر از مسائلی که درباره مسئله تمرکز قدرت و در پیوند با اصل ولایت فقیه باید به آن توجه کنیم به مسئله فتوا در رابطه بین مقلد و مقلد مربوط می‌شود.

می‌دانیم که در فقه شیعه بر ضرورت تقلید انسان جاهل به احکام دین از مرجع تقلید دارای شرایط فتوا در احکام شرعی تأکید شده است. سابقه تقلید در فقه شیعه به دوران حیات امامان معصوم (ع) بازمی‌گردد. در آن روزگار، در شرایطی که دسترسی به امام معصوم برای مسلمانان ممکن نبوده، به ایشان توصیه شده است که پاسخ سؤالات شرعی خود را از راویان حدیث یا یاران نزدیک به امام معصوم (ع) بخواهند. مسائل ناشی از غیبت امام معصوم (ع) در دوران غیبت صغری نیز به رونق هر چه بیشتر نهاد تقلید یاری رسانده است. نهایتاً از قرن چهارم هجری، تقلید به عنوان یک مفهوم فنی به کتاب‌های اصول فقه راه پیدا کرد. به طور کلی و بعد از تحولاتی چند، مرجعیت دینی، با ظهور شیخ طوسی در قرن پنجم کیفیت تازه‌ای پیدا کرد و تقلید از آن به بعد به پیروی از مجتهد صاحب فتوا و کتاب رسائل در احکام شرعی تبدیل شد، از آن جهت که مجتهد مورد نظر عالم به احکام الهی و صاحب حق در صدور احکام مربوط به مسائل شرعی جمیع مؤمنان بود.

نهاد تقلید در فقه شیعه از دموکراتیک‌ترین نهادهای مدنی قابل تصور است؛ از این جهت که شرایط عامی برای نایل شدن به مقام اجتهاد در نظر گرفته شده بود که در فقدان یک سازمان مرکزی دینی، مانند آنچه در مورد کلیسای کاتولیک مشاهده می‌کنیم، به دانشمندان واجد شرایط علمی امکان می‌داد تا ضمن ارائه نظریات علمی خود درباره احکام شرعی، مقلدانی از بین مردم پیدا کنند.

۱. خمینی، روح الله، موسوعة الإمام الخميني ۳۲ الی ۴۱ (استفتائات امام خمینی (س)، جلد ۱۰، صفحه ۷۷۱)

کارکرد نهاد تقلید و مرجعیت دینی در طول تاریخ تنها به احکام شرعی و مناسک ایمانی محدود نبوده است. همین مسئله از دیرباز علمای دین و مجتهد صاحب فتوا را به بازیگران تأثیرگذاری در زندگی سیاسی شیعیان به طور عام و ایرانیان به طور خاص تبدیل کرده است. نقش علما در مبارزه با نهاد سلطنت در دوران قاجار و مخصوصاً در وقایع منتهی به انقلاب مشروطه ظرفیت بالای مرجعیت و تقلید در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران معاصر را نشان می‌دهد. با این وجود و همان‌طور که در منازعات مربوط به انقلاب مشروطه مشاهده می‌کنیم، مرجعیت و به تبع آن نهاد تقلید، عرصه تشّت آر و بسیاری مراجع و گوناگونی احکام شرعی درباره حکومت و امر عمومی بوده است. این تشّت مشروع در آرا، که مقلدان هر مجتهدی را به پیروی از مرجع تقلید خود مکلف می‌داند، در اصل ولایت فقیه و مخصوصاً با اضافه شدن قید «مطلقه» به این اصل، صورت جدیدی پیدا کرده است.

همان‌طور که از محتوای مباحثی که پیرامون این اصل مطرح شده برمی‌آید، ولایت فقیه، از این حیث که بر اساس سازوکارهای مشخصی تولی امور حکومت را در اختیار گرفته، ولایتی مطلق است. یعنی تا جایی که صحبت از امر عمومی / حکومتی باشد، هر کس، و همه کس، اعم از عامی و مجتهد در مقابل حکم فقیه حاکم مقلد است. یعنی هیچ کس، چه مجتهد باشد و چه مقلد، نمی‌تواند به بهانه حکم شرعی دیگری، که خود به آن دست پیدا کرده یا مرجع تقلیدش به آن حکم داده، با حکم فقیه حاکم درباره امر عمومی و امر حکومتی مخالفت کند. اطلاقی مورد نظر در اینجا، اطلاقی سیاسی است. یعنی حکم فقیه حاکم در امر عمومی و حکومتی نه صرفاً از آن جهت که حکمی شرعی است، بلکه از آن جهت که حکم [فقیه] حاکم است برای مجتهد و عامی لازم‌الاتباع است. این مسئله به یک اندازه بحث درباره تمرکز قدرت و مساوات را پوشش می‌دهد. به نحوی که می‌توانیم بگوییم تا جایی که به حکومت و امر عمومی مربوط می‌شود، همه و هر کس، بدون توجه به امتیازات طبقاتی، قشری، قومی، مذهبی، و حتی درجاتی که در علوم دینی دارند، در مقابل حکم حکومت، که مشروعیتش را از ولایت فقیه حاکم می‌گیرد با هم برابر هستند. با توجه به همین کیفیت می‌توانیم بگوییم که اصل ولایت فقیه مشکل تشّت در مرجع صدور حکم درباره امر عمومی / حکومتی را مرتفع کرده است.

جمهوری اسلامی و مسئله عقل دولت

درباره دولت‌های مدرن این‌طور گفته‌اند که پیکره‌های واحدی هستند که به اعتبار قوّه عاقله خاصی که حفاظت از دولت را به عنوان اصل راهنمای خود در نظر می‌گیرد به صدور احکامی درباره امر عمومی / حکومتی دست می‌زنند. این قوّه عاقله را به عنوان عقل دولت معرفی کرده‌اند. برای اینکه به شکل معنادارتری آنچه در این بخش مورد نظر دارم را بررسی کنم به تعریف دیگری از دولت مراجعه می‌کنم. در این تعریف اصطلاح دولت به «مجموعه‌ای از افراد و حاکمان گفته می‌شود که هریک با خصوصیات و ویژگی‌هایی، اعم از ضعف‌ها و فضیلت‌های

شخصی، وظایف عمومی را در جامعه‌ای و در زمان معین انجام می‌دهند. در این معنی، دولت مترادف با حکام و کسانی است که قانون را وضع، اعلام و اجرا می‌کند.^۱ نفس تصور ایده دولت با تصدیق حق مداخله‌ی قصدمندانه‌ی هیئت حاکمه، به نام دولت در جریان زندگی روزمره مردمی که تحت سلطه‌اند پیوسته است. همانطور که پیش‌تر گفته بودم، دولت از مجرای این دخالت‌گری در زندگی روزمره به تولید شیوه‌های خاصی از زندگی مبادرت می‌ورزد که از مردم، شهروندانی مناسب برای تولید، بازتولید و تحکیم ارزش‌های تثبیت‌کننده آن می‌سازد. این مسئله را بیش از هر جای دیگری در فقره‌ای از مرحوم آیت‌الله شهید مدرس می‌توانیم جستجو کنیم که در ایران بعد از انقلاب عموماً به‌طور ناقص مورد استفاده قرار گرفته است. شهید مدرس در این فقره می‌گوید:

«اگر یک کسی از سرحد ایران، بدون اجازه‌ی دولت ایران، پایش را بگذارد در ایران و ما قدرت داشته باشیم، او را با تیر می‌زنیم و هیچ نمی‌بینیم که کلاه‌پوستی سرش است یا عمامه یا شاپو. بعد که گلوله خورد، دست می‌کنم ببینم ختنه شده است یا نه. اگر ختنه شده است بر او نماز می‌کنم و او را دفن می‌نماییم و الا که هیچ. پس هیچ فرقی نمی‌کند. دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست. ما با همه دوستیم مادامی که با ما دوست باشند و متعرض ما نباشند. همان قسم که به ما دستورالعمل داده شده است، رفتار می‌کنیم.»^۲

در ایران بعد از انقلاب اسلامی مرسوم است که بخش اول این فقره ناگفته می‌ماند. در این فقره، چنان‌که می‌بینیم سیاست نه از مذهب که از دولت نیرو می‌گیرد. یعنی آنچه راهنمای فکری مرحوم شهید مدرس در فهم از دولت است، مذهب نیست بلکه واحدی به نام دولت ملی است، با سرحدات سیاسی مشخصی که تحت حاکمیت حکومت مرکزی قرار گرفته است. آنچه از این گفته مدرس می‌توانیم افاده کنیم وجود نوعی عقل معطوف به مصلحت دولت است. در نظر کسی که این فقره را گفته است برابر نهاد دوست-دشمن نه به اعتبار مذهب-مدرس تأکید می‌کند که «هیچ نمی‌بینیم که کلاه‌پوست سرش است یا عمامه یا شاپو»- که به اعتبار دولت تعریف می‌شود. همین‌طور مناسک مذهبی برای کسی که این جملات را بر زبان آورده است از مناسبات حکومتی جداست- بعد که گلوله خورد، دست می‌کنم ببینم ختنه شده است یا نه. اگر ختنه شده است بر او نماز می‌کنم و او را دفن می‌نماییم و الا که هیچ. پس هیچ فرقی نمی‌کند. این عقل دولت، یعنی عقلانیتی که کار آن نگهداشت دولت است در جمهوری اسلامی ایران در نهادهای با عنوان «مجمع تشخیص مصلحت نظام» متبلور شده است. نهادهای که همه عناصر آنچه در فقره‌ای که از مدرس ذکر کردیم را در خود دارد.

بر اساس اصل ۱۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «مجمع تشخیص مصلحت نظام» به عنوان نهادهای تعریف شده است که برای تشخیص مصلحت نظام در مواردی که مصوبه مجلس

۱. فیرحی، داود (۱۳۸۴) *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران: سمت، ص ۸.

۲. روزنامه‌ی رسمی کشور، مذاکرات مجلس چهارم، استيضاح مستوفی، خرداد ۱۳۰۲، ص ۱۹۸.

شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع با قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره دراموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.^۱

تا جایی که به نوشته حاضر مربوط می‌شود این بخش از متن اصل ۱۱۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از اهمیت بسزایی برخوردار است: «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند... تشکیل می‌شود». قانون‌گذار در این بخش از متن اصل ۱۱۲ این طور فرض کرده است که مواردی وجود دارند که ممکن است شورای نگهبان قانون اساسی مطابق وظیفه ذاتی خود یکی از مصوبات مجلس را به عنوان مصوبه‌ای که «در مغایرت با شرع» قرار می‌گیرد تشخیص دهد و این طور مقرر داشته است که اگر نمایندگان مجلس شورای اسلامی مصوبه خود را «به مصلحت نظام»، در اینجا یعنی به مصلحت اداره و اجرای امور مربوط به حکومت در دولت دانسته و به آن اصرار کنند، مجمع می‌تواند، علی‌رغم نظر شورای نگهبان، مصوبه‌ای که در مغایرت با شرع بوده است را به قانون تبدیل کند.^۲ در اینجا معلوم است که این نفس مصلحت نظام، نه حکم یا تفسیر متفاوت فقها و حقوق دانان شورای نگهبان - به عنوان علمای عرف، یعنی علم حقوق، و علمای شرع - یعنی مجتهدان صاحب فتوا - است که به شکلی نهادمند شده، بر سیاست و قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران حاکم است. در اینجا به طور هم‌زمان اصل نهادمند شدن قدرت در نهادهای مختلف قانون‌گذاری در قوه مقننه و تمرکز قدرت را مشاهده می‌کنیم.

دادگاه ویژه روحانیت: مساوات در مقابل «قانون دولت»

در نگاه اول ممکن است این طور به نظر بیاید که حکومت جمهوری اسلامی ایران، از جهت وصف اسلامی بودن متضمن نوعی نابرابری قانونی به نفع علما و طلاب دینی باشد. من در این بخش تلاش می‌کنم تا نشان دهم که چطور در سطح نظری بدون توجه به آنچه ممکن است در رویه‌های جاری در کشور یا در نمونه‌های خاص مشاهده می‌کنیم، ظهور نهادی به عنوان دادگاه ویژه روحانیت، این باور را ابطال کرده است. همین طور تلاش می‌کنم تا این مسئله را نشان بدهم که چطور این دادگاه ویژه، حداقل در بخشی از رویه‌ها و قوانین مربوط به آن، را باید به عنوان سازوکار قضاوت به نام دولت فهمید. در ماده ۱ از آئین نامه دادرها و دادگاه‌های ویژه روحانیت، مصوب ۱۳۶۹/۰۵/۱۴

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

۲. البته در نظریه تفسیری شماره ۵۳۱۸ شورای نگهبان، شرط تداوم وضعیتی که مصلحت مورد نظر را ایجاب کرده است در نظر گرفته شده است. نگاه کنید به نظریه تفسیری شورای نگهبان (شماره ۵۳۱۸، مورخ ۱۳۷۲/۷/۲۴)

این طور آمده است که: «به منظور پیشگیری از نفوذ افراد منحرف و تبیهکار در حوزه‌های علمیه، حفظ حیثیت روحانیت و به کیفر رساندن روحانیون متخلف، دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت تحت نظارت عالیه مقام معظم رهبری با وظایف و تشکیلات و اختیارات زیر ایجاد می‌گردد.»^۱

برای اینکه فهم روشن‌تری از رابطه میان اصل مساوات و اصل تمرکز قدرت، به عنوان اصول بنیادین تشکیل دهنده دولت جدید با نفس حضور دادگاه ویژه روحانیت داشته باشیم، باید به حدود صلاحیت‌های این دادگاه که در ماده ۱۳ (اصلاحی ۱۳۸۴/۰۹/۰۵) این آیین‌نامه آمده است توجه کنیم. براساس مفاد این ماده، دادسراها و دادگاه‌های ویژه روحانیت در موارد ذیل صالح به رسیدگی می‌باشند: الف - کلیه جرائم روحانیون؛ ب - کلیه اعمال خلاف شأن روحانیون؛ ج - کلیه اختلافات محلی محل به امنیت عمومی در صورتی که طرف اختلاف روحانی باشد. د - کلیه اموری که از سوی مقام معظم رهبری برای رسیدگی مأموریت داده می‌شود.

براساس آنچه در اینجا مشاهده می‌کنیم، اولاً در نظام سیاسی و قضایی جمهوری اسلامی ایران، روحانیت درست مثل هر قشر یا طبقه اجتماعی دیگری، به اعتبار مسئولیت‌هایی که در قبال فراخوانی‌های هنجاری دولت دارد از مسئولیت‌های قانونی و سیاسی مشخصی برخوردار است. یعنی قانون، تعلق به یک قشر خاص، یعنی تعلق به روحانیت را از فراخوانی‌های هنجاری حکومت معاف نکرده و با آن‌ها درست مانند هر شهروند دیگری برخورد می‌کند. از طرفی، از مفاد این آیین‌نامه این طور برمی‌آید که مطابق بندهای ج و د موجود در این آیین‌نامه، مسائل مربوط به جرائم علیه دولت، یا آنچه از طرف رهبری به دادسرا و دادگاه ویژه محول شده است، به دنبال مطالبی که پیش‌تر درباره اصل ولایت فقیه آورده بودم، به این دادگاه مربوط است. در اینجا نیز هم با اصل تمرکز قدرت و هم با اصل مساوات سروکار داریم.

نتیجه‌گیری و پیشنهادهای راهبردی

آنچه در این نوشته کوتاه آوردم بر این گزاره بنیادین استوار شده بود که تاریخ ایران معاصر، تاریخ تأسیس، تثبیت و بسط دولت مدرن است. از اواسط دوران قاجار که میل به نهادمند کردن قدرت در ایران پیدا شد تا وقایع منتهی به انقلاب مشروطه ایران و آنچه در حکومت شاهان پهلوی اتفاق افتاده است را می‌شود به همین اعتبار فهمید. از روزگاری که حکومت شاه قاجار به تختگاه او محدود بود و مناطق مختلف کشور را عملاً رهبران ایالات و عشایر به اعتبار رابطه‌ای که با دولت‌های خارجی برقرار می‌کردند اداره می‌کردند، تا وقتی که در دوران پهلوی قدرت سیاسی به قدرت شخص پادشاه و نه حتی نهاد سلطنت تبدیل شد؛ در همه این دوران با دقایقی از تأسیس و بسط دولت مدرن روبه‌رو هستیم. تدوین اولین قانون اساسی در دوران مشروطه، تلاش‌های رضاشاه برای مقابله با قدرت سران ایلات و عشایر و برنامه یکجانشینی اجباری، اجرای برنامه اصلاحات ارضی با هدف کاهش قدرت اشراف زمین‌دار و بسط قدرت دربار به نقاط

۱. آیین‌نامه دادسراها و دادگاه‌های ویژه روحانیت.

مختلف کشور از طریق گسیل داشتن سپاه دانش و بهداشت، ضمن اجرای «انقلاب سفید شاه و مردم»، در کنار تصویب قوانینی مثل قانون سجل احوال و قانون متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران در داخل مملکت، هر کدام به نوعی در همین سیر تفسیر می‌شوند. تا جایی که به مسئله دولت مدرن مربوط می‌شود، آنچه در جمهوری اسلامی و به تبع پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاده در راستای همین سیر تاریخی است. اگر دو اصل مساوات و تمرکز قدرت را، که من به عنوان اصول اساسی لازم برای تشکیل دولت مدرن معرفی کرده‌ام در نظر بگیریم، می‌توانیم این طور ادعا کنیم که پیروزی انقلاب اسلامی از این جهت که قدرت بسیار شخصی شده در دوران پهلوی را به قدرتی نهادمند و فراگیر در سطح کشور تبدیل کرده است گامی رو به جلو در جهت بسط دولت مدرن در ایران معاصر به حساب می‌آید.

البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که این مسئله هم می‌تواند به عنوان یک دستاورد سیاسی مهم و قابل توجه برای تاریخ ایران معاصر به حساب بیاید و هم به عنوان دردنشانی برای بحران‌های سیاسی تاریخی ایران که به عنوان میراث یا نفرینی تاریخی در کمین نظام سیاسی حاکم بر ایران نشسته است. برای اینکه این مسئله را بیشتر روشن کنیم باید به این عبارت از یرواند آبراهامیان درباره دولت در اواسط قرن نوزدهم میلادی در ایران بازگردیم: «دولت صرفاً زائده‌ای از مقام شاهی بود و شخص شاه، مانند سایر حاکمان سنتی در جهان، قدرت بود»^۱. آنچه آبراهامیان درباره دولت در اواسط سده نوزدهم گفته است به شکل انکارناپذیری درباره دولت در طول حکومت پهلوی نیز صادق است. در دوران رضا شاه پهلوی فرایند شخصی شدن قدرت سیاسی در ایران معاصر شکل ویژه‌ای به خود گرفت و می‌توان این طور ادعا کرد که مجموعه تحولات مربوط به حکومت محمدرضا نیز به بازسازی قدرت شخصی شخص پادشاه منتهی شد. از این جهت تحولات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران را می‌توان از این بیماری تاریخی متأثر دانست. اگر چه، مطابق آنچه پیش‌تر گفتم، تلاش برای نهادمند کردن قدرت سیاسی، جایگزینی مصلحت نظام، یعنی عقل دولت، به جای مصلحت یا اراده شخص پادشاه، و تکمیل فرایندهای مربوط به اصل مساوات در ایران بعد از انقلاب به شکل برجسته‌ای مشاهده می‌شوند، از دست دادن حساسیت نسبت به دور ماندن نهادهای ملی، یعنی نهادهای فراجناحی، مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان قانون اساسی، نهاد ولایت فقیه و قوه قضاییه از منازعات جناحی که باید در قوه مجریه و در نهاد پارلمان ظهور پیدا کنند ممکن است این دست آوردهای برجسته و روندهای مثبت در مسیر دولت‌سازی را به بحران و مشکلات تاریخی موجود در سیاست ایران معاصر مبتلا نماید. اقدامات معنادار سیاسی و تقنینی با تکیه بر پژوهش‌های علمی در حوزه تاریخ سیاسی و حکومت‌داری و تلاش برای بیشینه کردن مشارکت معنادار شهروندان در فرایندهای قانون‌گذاری، اجرا و اداره امور کشور می‌توانند مهم‌ترین سازوکارهای دفاعی در مقابل این بیماری تاریخی در سیاست ایران باشند.

۱. یرواند آبراهامیان (۱۳۸۹) تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی